

جلسه ۴۵ تفسیر سوره مبارکه نور

«قائم» در طول تاریخ انبیاء

در آستانه‌ی نیمه‌ی شعبانیم، میلاد حضرت حجت (صلوات الله و سلامه علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف)، عنوان «قائم» در حقیقت یک عنوان مخصوص ایشان نیست، بلکه در آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این گونه است که مخصوص ایشان است، وگرنه یک عنوان عمومی است که ما در دروس معارف المهدی مفصلاً بحث کردیم. منتها برای اینکه یک وظیفه‌ای روشن بشود برای امروز ما، این است که شما اولین قائمی که وجود داشته است، بعد از اینکه خیلی دنیا را گند گرفته بوده قائمی بوده است به نام نوح. حضرت نوح (علیه السلام) اولین قائم بوده است. وقتی که ته مانده‌ی عالم همه مؤمنین بودند دیگر، طوفان عالم گیر، ته مانده هر چه بوده، مؤمن بوده است، باز انسان است و دنیا است و تمام این اتفاقات، مجدداً این اتفاق می‌افتد که یک عده‌ای مجدد شروع می‌کنند به خرابکاری و باز حد کار را این قدر بالا می‌برند و این را حضرت نوح (علیه السلام) در وصایای خودش اعلام کرده بوده است که یک نفر خواهد آمد شبیه من به نام هود. بعد از اینکه در حقیقت زمین خراب میشود و گند می‌گیرد و فلان و این‌ها، وقتی که موقع رحلتش بوده است، وصیت می‌کند و توضیح می‌دهد با شکل و کارکرد و همه‌ی این‌ها که یک نفر به نام هود (علیه السلام) می‌آید که قائم دوم است در حقیقت. و بعد اتفاق دومی که می‌افتد این است که آن قدر این عهد خوانده می‌شود که هی همه به همدیگر می‌گویند این را. و امر حضرت نوح (علیه السلام) بوده که مطلبی به نام قائم و مطلبی به نام منجی این‌ها گفت‌وگو بشود در مردم و حتی اشاره به شکل و شمایلش هم بکنند که یک نفر است که با سکنه و وقار (؟ ۳:۳۵) و نمی‌دانم چی و فلان و این‌ها.

و همین این است که باعث می‌شود وقتی قائم دوم و منجی دوم می‌آید، حضرت هود (علیه السلام)، از آن هفتاد نفری که کلاً به حضرت نوح (علیه السلام) ایمان آورده بودند، تبدیل می‌شود به چهار هزار نفر؛ یعنی دایره‌ی مؤمنین اضافه می‌شود. حتی به سلبریتی‌ها هم می‌کشد. یعنی حالا این‌ها آیاتی دارد که در زمان نوح این جور نبوده ولی در زمان هود این جور بوده است. یک سری آدم‌های شاخص و چهره و سلبریتی دنبال هود بوده اند، نوح نبوده اند. این فاصله و گپ را چه پر کرده است؟ آن قدر عهد وصایت و منجی و قائم گفته شده است، این قدر در مجالس نشستند و گفتند، این حرف‌ها را زدن که یک کسی به نام هود (علیه السلام) آن موقع برجسته شد و همه منتظرش بودند. و این هم نه فقط در قالب شعرهای کودکان که مثلاً امروز یکی از چالش‌هایی است که ما با خود مسئولین جمکران هم بحث کردیم، خودشان هم قبول دارند که یکی از چالش‌های امروز این است که معرفی حضرت مهدی (سلام الله علیه) این جور در شعرهای کودکان است. مثلاً «مهدی که یار منه، چی چی بار منه» همه در این فازها است و به جای اینکه مثلاً فرض کنید معارف جدی این است که کارکرد حضرت چیست اصلاً؟ ما اصلاً دنبال چه هستیم که قرار حضرت چه کار بکنند؟ این نکته، نکته‌ی بسیار مهمی است که کسی در حقیقت در قالب جشن‌هایی که همان موقع برگزار می‌کردند، هی هود را توصیف می‌کردند و می‌گفتند هود این جور است و کارکردهای هود هم این‌هاست. این بوده که مردم (قبول کردند). باز دوباره با آن باد معروفی که بر قوم عاد و قوم هود وزیدن گرفت و باز ته مانده‌ی مؤمنین ایجاد شدند که باز دوباره آدم و همان آش و همان کاسه و باز دوباره این‌ها آمدن تمحیض شدند و هی این جداسازی و غربالگری انجام شد و باز دوباره حضرت هود هی دارد به قائم سوم ارجاع می‌دهد.

کلاً ارجاع به قائم و ارجاع به منجی، یک خودش ترند است. باز توضیح می‌دهد در جشن‌ها تون فلان کنید. در مراسم‌ها تون بنشینید هی بگویند قائم سوم، قائم سوم، صالح. صالح. صالح. صالح را توصیف کنید. خودشان صالح را توصیف می‌کنند. یک مقداری هم خود آیات تقریباً این را نشان می‌دهد که «إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ». این‌ها را خلفا و جانشینان بعد از نوح بودند. بعد خلفای من بعد مثلاً هود. این جور است که هر کدام خلیفه‌ی بعدی و امتداد بعدی است و نسبت به اتفاقی که افتاده و غذایی که شده است، هی تذکر بدهد. از آن طرف منجی و قائمی را به نام هود، صالح معرفی کنند و این تمحیض کاملش آن موقع در آخرالزمان انجام می‌شود و وظیفه‌ی به شدت واجبی که برای مؤمنین هست، این است که حضرت را توصیف بکنند و کارکرد حضرت را و در جشن‌هایشان این را بگویند به جای اینکه هی دست بزنند. دست زدن بد نیست‌ها، این کارها. ولی توصیف کنند ما اصلاً منتظر چه کسی هستیم؟ اصلاً با چه کارکردی؟ و به بچه‌هاشون بگویند بچه‌ها، دذ یکی از مهم‌ترین، شاید از همه هیئت‌ها مهم‌ترین است که بچه‌ها را در جشن‌های شعبانیه بردن است، نه جشن شعبانیه، سوم شعبان و اینها (بلکه) نیمه‌ی شعبان؛ یعنی جشن نیمه‌ی شعبان با تمام جشن‌های ما متفاوت است.

ترند دارد از آدم که هی پاس‌کاری می‌کردند به قائم بعدی و بعدی و این را در عهده‌های وصایت می‌گفتند، در مجالس‌تان بخوانید این را. برای همین است که مثلاً اصل بحث «تَجْلِسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ؟» آیا می‌نشینید جلسه بگذارید با همدیگر؟ گفتند باید بنشینند جلسه بگذارید. اصل مبحث جلسه گذاشتن (این است که) هی یادی کنید از حضرت مهدی و از آن قائم و منجی آخر و بعد کارکردهای

ایشان را بگویند. حتماً باید خطبا یکی از بحث‌های جدی، یکی از کلاس‌های جدی، یکی از حرف‌های جدی که میزنند راجع به قائم حرف بزنند و راجع به منجی حرف بزنند. منجی ای که حتی شکل و شمایل ایشان توصیف شده است. انبیای قبلی هم هی توصیف می‌کردند به عبارتی. هم توصیف کردن، هم علاقه ایجاد کردن، هم محبت ایجاد کردن، عشق ایجاد کردن نسبت به همه انبیا. یعنی ببینید، این هم یک مسیری است. من این را بارها شاید عرض کردم که انبیای ما زیرمجموعه‌ی پیامبران. قله پیامبر است. انبیا تو دامنه اند.

محبت انبیاء گذشته مقدمه محبت پیامبر اسلام

شما اساساً نمی‌توانید وزنه‌ی محبت پیامبر و آل پیامبر را بزنید مگر اینکه وزنه‌ی محبت حضرت هود و نوح و اینها را بزنید. شما نمی‌توانید به اینها عشق نداشته باشید ولی به آنها عشق داشته باشید، نمی‌شود. اصلاً به قله نمی‌توانید از غیر این دامنه دست پیدا بکنید. این‌ها اسماء الله هستند. لذا عشق ورزیدن به حضرت نوح، عشق ورزیدن حضرت هود و صالح، عشق ورزیدن به حضرت ذوالکفل (مهم است)؟ برای چه قرآن اینها را می‌گوید؟ نمی‌گوید که مثلاً خاطره‌بازی و قصه‌های شب باشد که مثلاً این. نه. یک بحث مفصل در معراج هم همین بحث با پیامبر شد. باید مؤمنین عشق به این پیامبران داشته باشند تا بتوانند عشق [به] پیامبر [اسلام] داشته باشند وگرنه اصلاً آن وزنه را نمی‌شود زد. فکر می‌کنی می‌توانی آن وزنه را بزنی؟ خب؟ یعنی شما باید عشق به حضرت لوط داشته باشی. خودت را جزو اصحاب حضرت لوط بدانی. مثلاً ما در روایات داریم که مثلاً اگر کسی ادمان بر سوره‌ی مبارکه‌ی مریم را بکند، یعنی دائم بخواند، خدا او را از اصحاب حضرت عیسی قرار می‌دهد، خب می‌گوید می‌خواهم، قرار ندهد. نه، این جوری نیست. این یک فضیلت است که طرف جزو اصحاب حضرت عیسی بشود. چون این قدم را باید بزند تا برود جزو اصحاب پیامبر [اسلام] بشود و از این راه نرود، نمی‌شود. از این دامنه نرود، به این قله دست پیدا نمی‌کند. برای همین است که محبت انبیا مختلراً باید در دل پروراند و چه کار کند و همه‌ی این‌ها، تا آن وزنه‌ی اصلی که محبت پیامبر و پیامبر و این‌ها [است]، بزند.

لذا گفتن این داستان‌ها، داستان‌های پیامبران، گفتن داستان‌های مربوط به خود حضرت مهدی به عنوان قائم آخر که قائم‌های جزئی می‌آیند، می‌دانید که همه‌ی این اتفاقاتی که از انقلاب اسلامی و این‌ها (افتاده است)، به تعبیر روایات بخواهی نگاه کنی، قائم‌ها هستند. این مجموعه‌ی قائم‌هایی هستند که می‌آیند تا قائم آخر، در حقیقت آماده کنند برای این قضیه. حالا می‌خواهم عرض بکنم از ولادت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و از این جشن مثل جشن‌های دیگر رد نشود. این را به عنوان یک جشن درست و حسابی، من باب اینکه نه صرف جشن گرفتن، بلکه آن محتوای اصلی که بالاخره ما بی‌صاحب نیستیم یک نفر قرار است بیاید و حتی پرچم سرخ حسینی را به پرچم سبز مهدوی باید گره زد که این دو تا در حقیقت در یک امتداد قرار گرفته اند. من مفصل بحث‌هایش را در معرفت المهدی گفتم. چرا این قدر (؟ ۱۲:۲۵) چرا اصلاً حضرت مهدی «التاسع من ولد الحسین» است؟ چرا معرفی‌اش این جوری است؟ چرا معرفی حضرت «التاسع من ولد الحسین» است یعنی نهمین فرزند امام حسین است. خب می‌شد یک جور دیگر معرفی کرد. مثلاً بگویند چهارمین فرزند امام رضا است. خب چرا این مدلی معرفی می‌شود؟ این خودش یک بحث دارد. چرا پرچم حضرت «یا لثارات الحسین» است؟ این‌ها باید درست فهم بشود، توضیح داده بشود و شیعه این جوری آماده بشود، حتی دنیا آماده بشود برای این قضیه. یک اقدام جهانی که معادل همان جریان نوح است. نوح اینجا در حقیقت به عنوان یک اقدام جهانی است، این طرف هم یک اقدام جهانی است، آن در اول الزمان، قائم اول؛ در اول الزمان، قائم آخر در آخر الزمان در حقیقت.

این یک عرض ارادت خیلی جدی و حرف بسیار مهمی است که بدانید مطلبی به نام قائم، مطلب مربوط به حضرت نیست، یک امتدادی است که بوده و ما در مقطع پایانی این قصه قرار گرفته ایم. نمی‌خواهیم بگوییم فردا یا پس‌فردا، شاید امسال یا سال بعد. هرچه زودتر ان‌شاء‌الله، بهتر. و البته خود این حرفی که هرچه زودتر بهتر، ان‌شاء‌الله زودتر، خودش یک ترند روایی است. بعضاً یک حرف‌هایی می‌زنیم و حرف‌ها بد است که می‌گویند با این وضعی که ما داریم، کو حالا مثلاً بخواهد حضرت بیاید. این حرف بسیار حرف بد و نادرستی است که «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا* وَنَرَاهُ قَرِيبًا» ما نزدیک می‌دانیم و گفتن این چیزها می‌دانید تأثیر دارد خودش، چه بدش چه خوبش، این‌ها تأثیر دارد. یعنی کسی که برگردد در جامعه این را وانمود بکند با این وضعی که ما داریم می‌گردانیم و حالا کو تا حضرت بیاید این گفتنش بد است. می‌دانید که بعضی وقت‌ها خدا چون ظرفیت لازم را نداده است در این بحث‌های یکپوئی حرکات‌های ناشایستی پیش می‌آید در این وسط. می‌دانید که همین قوم هود وقتی با هود داشتند بحث می‌کردند این‌ها اصلاً قرار نبود یکپو این جوری عذاب بیاید. یهو می‌گویند اصلاً ول کن، «فَأَيْنَا بِمَا تَعُدُّنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» همان عذابی که می‌گویی، بیاور. خدا می‌گوید عذاب بیاید. «؟ ۱۵:۰۰». دیدید وسط یک سری دعوای معمولی می‌روی، (طرف می‌گوید) راست می‌گویی بز، زارت می‌زند دیگر. خب برای چه گفتی راست می‌گویی بز. خب مردی بز؟ می‌گوید مردم می‌زنم. تحریک نکنید خدا را به این سمت‌ها. یعنی اینکه بگویند که حالا کو تا فلان، خدا می‌گوید این‌ها که توقعشان همین است، حالا کو تا حضرت بیاید دیگر.

آن کسی که دارد می‌گوید که نه، اتفاقاً حضرت را ان‌شاء‌الله در زمان حیات خودمان خواهیم دید. این نه توقیت است نه کار بدی است. کار خود روایات هست که به شدت قریب‌الوقوع نشان می‌دهند. شما روایات ما را نگاه بکنید. اصلاً گفتند مثلاً قائم کی می‌آید؟ چون که

قائم یک عنوانی بوده است که بر دوازدهمی صدق نمی کرده است آن موقع در روایات ما. گفتند همان امامی که می آید، عدل و داد را چه می کند. میگفتند بروید در خانه هایتان، شمشیرها را بگذارید زیر بالش هایتان گفتند بریزید بیرون، بریزید بیرون. یعنی این جوری بحث کردند. یعنی یک جوری که آدم فکر می کند مثلاً دو سه روز بعد، هفته ی بعد، این جوری است. با اینکه دوره های بعد از امام صادق (علیه السلام) است که عقب افتاده است ظهور ولی وانمود کردن و توقع کردن از خدا برای اینکه دیگر غیبت غیرموجه است باید بیاید دیگر. حالا نه با این بی ادبی ها ولی باید بیایند دیگر. باید عالم چه جوری باشد؟ همین جوری است دیگر. طبق روایات باید بیایند. این را خواستنش و طلب کردنش از حضرت حق، در تعجیل در ظهور حضرت حتماً کمک می کند.

پاداش مردان پای کار

خب این آیه ی ۳۸ صفحه ۳۵۵ را ببینید. بسم الله الرحمن الرحيم. «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ». خب آن مردانی که در این بیوتی هستند که هیچ چیز آنها را سرگرم نمی کند. این ها آدم هایی هستند که دیگر مردان مردند دیگر. ایستاده اند پای کار انقلاب ها و هیچ چیز هم آنها را سرگرم نمی کند از اینکه بخواهند اقامه بکنند دین را. به واسطه ی همین، چشمان و قلبشان تفاوت کرده است. صحنه ها را جور دیگری می بینند. نتایج را هم یک جور دیگری هم می گیرند.

شما همین داستان یوشع بن نون که همان «ذالكفل» قرآنی است که جزو وصیهای حضرت موسی هست، از آن موقع که جزو اصحاب حضرت موسی هست، این ها بودند که وقتی رسیدن به رود نیل، خب همه کپ کرده بودند دیگر، این ور، آن طرف این ها. فکر نکنید فقط این جوری بوده است که مثلاً حضرت موسی گفت «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» بقیه خفه. نه، یک عده ای بودند، شروع کردن، این ها به جو دادن. اصلاً قبل از این قضیه که حضرت موسی بزند به دریا و باز بشود، یک کسانی مثل یوشع بن نون و کالب و این ها، این دو نفر، از این آدم های رجال بودند. این ها بلند شدند گفتند که همین جا اگر موسی بگوید بزنید به دریا، می زنیم به دریا. به احترام حرف این ها معجزه شده است و دریا باز شده است. یعنی یک اتفاق دیگر می توانست بیفتد خوب، ولی باز شدن دریا به خاطر حرف این ها بوده است. یعنی یک عده گفتند همین جا ما جوری ایمان داریم، همین جا اگر بگوی بزنید به دریا، می زنیم به دریا. اینجا معجزه تبدیل شد به شکافت دریا. خود خواست این ها، خود خواسته یک سری مردان مرد است که یک اتفاقی را می روند رقم بزنند. بعدش اتفاقاً هیجان می دهند بقیه هم بعد از این دو نفر (بلند شدند).

این دو نفر همان دو نفری هستند که شما بعداً هم وقتی خواستند وارد سرزمین مقدس بشوند و نشدند، دارد «قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا» دو نفر بودند که برگشتند گفتند آقا تا دم درب برو. بابا، قرار نیست تهنش را من فکر کنم. تا دم در برو در باز می شود. تا دم در برو، در باز می شود. کودتای نوژه با تمام طراحی اش که واقعاً اگر این کودتا به ثمر می رسید قطعاً انقلاب می خورد زمین. بعد امام را میکشند. حتی آقای شریعتمداری به عنوان رهبر بعدی تعیین شد؛ یعنی کامل بود. خدا با یک طوفان شن در طپس همه را کرد. شلغم کرد. همه ی این تئوری را. یعنی طرف نشسته بود مثلاً بهترین طراحی را کرده بود. حتی باد منطقه را حساب کرده بود، همه چیز را. اینها در طپس فلان کنند و این جوری بشود. بروید ببینید دیگر، ماجرای کودتای نوژه را. بعد امام می گوید آقا این ریگ ها کار ما بود؟ کار خدا بود دیگر. نمی شود ما تا دم در برویم، در باز نشود. این نکته ی مهمی است. منتهی یک سری مرد لازم دارد. فقط آن پیامبران نیستند که می توانند این کار را بکنند و به بقیه هیجان بدهند که به بقیه تبیین بدهند که «فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غُلَبُونَ»، «قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غُلَبُونَ». آقا شما تا دم در برو، بقیه اش تمام است. البته نرفتند بازهم، ولی می خواهم بگویم یک جایی نقش های بسیار پررنگ این هاست که این ها اهل اقامه اند. اهل پروژه ی بالا آوردن هستند که من عرض کردم می شود پروژه ی ابراهیمی که اگر کسی این کار را نکند «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» خیلی خَر است. یعنی اگر نرود تو این پروژه، خب ماشین را ساختی برای چه؟ ماشین مگر نساختی؟ مگر این کاپشن را درست کردی برای چه نمی خواهی بپوشی؟ مثلاً می خواهی بگذاری در نمایشگاه، بگذاری در کمدت؟ خب لابد کاپشن خریدی بپوشی دیگر. اگر نپوشی، اگر این ها را استفاده نکنی، اگر پرونده ی اقامه را نروی، خیلی خری به تعبیر قرآن «إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» خودش را خر کرده است دیگر. دارد خودش را به یک چیز دیگری مشغول می کند. به عبارتی با یک بحث دیگری دارد مشغول می کند. هی دارد می گوید ماشین، ماشین، ماشین را نمی اندازد در جاده.

این مردانی که اهل اقامه هستند خب این ها یک جور دیگر می بینند. اصلاً معادلاتشان «تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» فهم قلبشان یک جور دیگر است. صحنه ها را جور دیگر می بینند و جور دیگری توضیح می دهند برای شما. خب حتماً آن جوری که او توضیح می دهد، عاقلانه نیست برای عقل، منطق و تدبیر دیگری. ولی چون قلب و فکر و روحش، این ها تعویض شده است، یک جور دیگر می بیند، یک جور دیگر هم گزارش می کند همه چیز را. در قیامت هم همین جور است. در اینجا هم همین است. برای همین کسی که اینجا را نمی بیند، قیامت هم نمی بیند. «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» کسیکه اینجا نمی بیند، آنجا نمی بیند. خب آنجا هم اگر می گوید «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» نه اینکه حقایق عالم را می بیند. نه، آن می خورد به اسم منتقم جبار الهی، می خورد به این. این جوری نیست که همه چیز

را می بیند. یعنی قلب و روحش باز که نمی شود که نه اگر قلب و روحش قرار است باز بشود، باید اینجا باز بشود. اگر اینجا نشود، آنجا باز نمی شود. یعنی این نکته ی مهمی است که من بارها عرض کردم. شما قیامت را باید مهندسی معکوس بکنید تا برسید به دنیا. این اتفاق قیامتی در دنیا باید برای آدم بیفتد. لاقلاً پتانسیلش باید در دنیا برای آدم اتفاق بیفتد. مثل بچه ای که می خواهد راه برود در دنیا بالاخره در رحم باید پا دربیانورد دیگر. نمی تواند پا درنیانورد که. خب بعدش هم که به دنیا می آید، اولش ضعیف است، [اما] بعدش پایش کار می کند دیگر، دست و پاهاش کار می کند. این نکته مهم است.

حالا اگر این ها در این راستا باشند، این همه چرا من می توضیح می دهم؟ که یادتان نرود اگر کسی در این کلاس باشد، این وقتی است که می رود، چه برود چه نرود معادله ای که بر اساس معادله کار میکند، فرق می کند. این آیه را بخوانم، ترجمه کنم بعد توضیح می دهم. «لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ» وَاللَّهُ يَزِرُّقُ مِّن يَشَاءُ بغير حساب. این یک بحث خیلی شیک و تر و تمیز و قرآنی است. دیدید کسانی که بازنشسته می شوند، می گویند به حقوق دو سال قبل، آخرین حقوق هایی که گرفتند؛ یعنی با آخرین حقوق بازنشسته می شوند. خب کسانی که در این حد دارند کار می کنند، آنها از قواعد طبیعی پیروی نمی کنند. قواعدشان عوض می شود. بر اساس اعمالشان جزا داده نمی شوند؛ بر اساس «أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» جزا داده می شوند. (؟ ۲۵:۵۰) این است توضیحش چیست که بعدش یک باکس «وَتَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ» نمی دانم «وَاللَّهُ يَزِرُّقُ مِّن يَشَاءُ بغير حساب» می رود در منطقه ی بی حساب. کلاً همه چیز می شود بی حساب. نه بی حساب کتاب ها، یعنی گتره ای و کاتوره ای و این ها نیست. منطقه ی بی اصطکاک، مثل موشک های بالستیک می ماند که از جو می رود بیرون. دیگر از جو که می رود بیرون، بی اصطکاک است کلاً بی اصطکاک می رود. تمام زوروش تو این طرف بخاطر این است که بر آن اصطکاک هوا غلبه پیدا کند دیگر. یکی از، تماش که نه، یکی از زورهای که دارد می زند این است که بر اصطکاک هوا غلبه پیدا کند. آنجا که از جو با هر سرعتی خارج می شود، دیگر با همان خارج می شود. آنجا غلبه بر اصطکاک ندارد. چون اصطکاک ندارد. سرعت پایش یک مدل دیگر است. از فضل بهره مند می شود، از عدل بهره مند نمی شود. از باکس بغلی بهره مند می شود.

من این را یک کمی در این بحث سحر توضیح دادم ولی توضیحش باز هم خالی از اشکال نیست و آن این است که شما در این بحث سه گانه های قرآنی دیدید دیگر. سه گانه های قرآن این است که یک عده اصحاب شمال هستند، یک عده اصحاب یمینند، یک سری مقربین از سابقون السابقونند. یک عده مثلاً از این طرف فجارند، یک سری ابرار هستند، یک سری مقربینند. یعنی یک دسته، بعد دو تا دسته ی خوب. منتهای مراتب، اساساً به شما رقابت در دسته ی سوم را توصیه نمی کنند، چون اصلاً رقابتی نیست. آنجا جذبه ای است سلوکی نیست. کسی سلوکی نمی تواند برود. کسی با سلوک نمی تواند جزو مقربین بشود. اینجا باید یک زمینه هایی برای خودش درست بکند که جزو ابرار باشد. اگر جزو ابرار بشود، بعدش دیگر مقربین بودنش را با یک قاعده ای میگویند به نام «قاعده الحاق». مقربین شدنش را با قاعده دیگر می رود آنجا. اصلاً سلوک او نیست. جذبه از دو طرف است.

شما سوره ی مبارکه ی حدید را بیاورید. آیه ی بیست صفحه ی ۵۴۰. اینجا ببینید آیه ی ۲۰. من همه ش را نمی خوانم چون همه ش به بحث ما ارتباطی ندارد. «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ». این پنج حالت وجود دارد. در حیات دنیا این پنج حالت وجود دارد. حالا می آید پایین «وَفِي الْآخِرَةِ» آخرت چیست؟ آخرت همین سه گانه است. «عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ». عذاب دسته اول، مغفرت دسته دوم و رضوان، دسته ی مقربین. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغَوْرُ». حالا «سَابِقُوا إِلَىٰ» چه؟ «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ» یعنی در مغفرت مسابقه بدهید، چون اساساً در رضوان کسی نمی تواند مسابقه بدهد. جای مسابقه نیست. مسابقه برای سالک است. آن را می کشند و می برند. باید خودشان را آماده کند تا به نقطه ای برسد که اصلاً یک چیز دیگر می شود. مثل گرم کردن آب. آب را می گرم می کنی، گرم می کنی، در یک نقطه ای اصلاً این بخار می شود، می رود هوا. اصلاً دیگر آن حالتی که باشد کتری باشد (نیست)، یک جای دیگر است. اصلاً در هواست. خب این برای فرآیند رضوان الهی است.

حتی نگاه بکنید. شما بیاورید سوره مطفین صفحه ی ۵۸۸. آیه هجده نگاه کنید. دارد چه؟ «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ». نامه ی ابرار در علین است. «وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ» علین چیست؟ «كِتَابٌ مَّرْقُومٌ» يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ. ک کتابی هست که مقربان شاهد بر آنند. یعنی مسلطانند بر آنند، بالاتر از آنند. «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» عَلَى الْأَزْوَاجِ يَنْظُرُونَ. حالا ویژگی ابرار را دارد می گوید. «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» شادمانی نعمت در چهره هایشان هست. «يُسْقَوْنَ مِنْ رَّحِيْقٍ مَّخْتُومٍ» از یک چشمه ای میخورند به نام رحيق مختوم، «خِتَامُهُ مِسْكٌ» ابرار از این چشمه میخورند «وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ»، رقابت کنندگان در این چشمه رقابت کنند. وگرنه در چشمه ی تسنیم نمی توانند رقابت کنند. آن یک چشمه ی جذبه ای است. بله «وَمَرَّاجَةٌ مِنْ تَنَنِيمٍ» این یک سری قاطی دارد. یک لیبتونی از آن چشمه ی تسنیم گرفتند، زدند، یک رنگی گرفته است. مثل چای، رنگ می گیرد. اصلش آن آب است دیگر، ولی این یک حالت رنگی می گیرد، بوی چای می گیرد برای اینکه شما را به یک سمت و سو ی دیگری (ببرد) و قریحه درست کند. این مثل لیبتون از تسنیم می زند. تسنیم «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ». تسنیم یک چشمه ای هست که مقربان می خورند. فقط یک لیبتون از این ور آوردند، زدند در چشمه ی رحيق مختوم. شما اصلاً نمی توانید در تسنیم با هم رقابت کنید. می خواهی رقابت کنید، در رحيق مخدوم. یعنی «وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ

الْمُتَنَافِسُونَ». متنافسون در آنجا می‌تواند رقابت بکنند. می‌خواهید کار بکنید؟ می‌خواهید سبقت و تلاش (کنید)، کسی تلاش برای مقرب شدن نمی‌تواند بکند. تلاش باید برای چه بکند؟ برای ابرار شدن. آن موقع با قاعده الحاقگر واقعاً می‌خواهد آن سمت برود و نمی‌شود، در آخرت ملحقش می‌کند.

این قاعده الحاق، کلاً برخی از ماها یک تلاشهائی می‌کنیم، سوره‌ی مبارکه‌ی طور را بیاورید. بیست و یک صفحه‌ی ۵۲۴. «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ» کسانی که ایمان آوردند و تبعیت دارند می‌کنند. حالا تبعیت کردند، به نتیجه نرسید، به آن نتیجه نرسیدند. اینجاست که آن بقیه‌اش را خدا جبران می‌کند. یعنی فاصله‌ای که باقی می‌ماند. «الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» کُلِّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ». از آن بالایی نمی‌کنند، بیاورند پایین. این پایینی را یک هل دیگر می‌دهند که این دیگر برود بالا. بهش می‌گویند قاعده الحاق. برای همین است که این قدر در قرآن هی دارد «وَالْحَقِّي بِالصَّلَاحِينَ» که ما را به ائمه ملحق کن. ما نمی‌توانیم بشویم. یعنی در آن درجه که خود ابراهیم هم نمی‌تواند برسد. هی گفته اند «وَلَقَدْ أَصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» در آخرت می‌تواند جزو صالحین باشد، آن هم با الحاق. یعنی بالاخره الگویش امیرالمؤمنین است. دارد می‌رود دیگر زورش را زده است به عبارتی تمام زورش را زده است. همین کارهایی که معلم‌ها از تفضل می‌کنند مثلاً طرف نوزده گرفته است، تمام زورش را هم زده است می‌گویند تو بیست نیست. خب این از فضل این کار را می‌کند که الحاق بکند به موارد بالاتر.

این کلاً این ادبیات برای کسانی است که اهل معامله با خدا نیستند. بی حساب هستند با خدا. یعنی نمی‌خواهد این کار را بکند که آن را بگیرد. مثل خیلی از ماها می‌رویم، می‌خواهیم که مثلاً به یک نعمتی برسیم، حتی به یک آخرتی برسیم. آنها مال کسانی است که به آخرت هم نمی‌خواهند بروند. نه. خلاصه دنیا برایش جذابیت دارد، نه آخرت برایش جذابیت دارد. این گل روی وجود خدا برایش جذابیت دارد. اینکه این کار خداست را انجام بدهد. بهش بگویند که می‌روی جهنم به خاطر اینکه کار، می‌گوید باشد کار خداست. ما کار خدا را انجام می‌دهیم. عاشق خدا هستیم، می‌رویم کارهای خدا را انجام می‌دهیم. ببینید، این نکته اگر در آن رجال اتفاق بیفتد، یعنی می‌خواهم بگویم سطح را پایین نیاورید. البته ماها آرام آرام ممکن است به یک فهم‌هایی، درک‌هایی، مزاج‌هایی از این بحث که دیگر دور و بر اهل بیت جمع نشویم برای سلفی گرفتن با اهل بیت. کما اینکه تو سوره‌ی مجادله هم این جور بود دیگر. وقتی هی سلفی می‌گرفتند با پیامبر، آیه نازل شد نرده‌ها را بردارید کسی هم حق ندارد سلفی بگیرد دیگر. هی می‌آمدند این‌ور نرده‌ها، گفتند نرده‌ها را بردارید. هر که می‌خواهد برود پیش پیامبر، هزینه دارد. البته خیلی‌ها نرفتند. اگر هزینه‌ی پیش پیامبر رفتن را پرداخت می‌کنی، برو پیش پیامبر. ولی این جور که هی بروی پیش پیامبر سلفی بگیری که بگویی من خیلی آدم ویژه‌ایم، آدم خاصی‌ام، می‌خواهی این کار را بکنی آیه نازل شد و نرده‌ها را بردارید. «إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا» حذف شده.

مثل بعضی‌ها که گیر داده اند، پست‌های دور آقا را رها نمی‌کنند. این شوق به خدمت، کشته همه را. آقا بس است دیگر. ول کن. بگذار یک سری آدم بیایند، جا بده، بگذار بیایند. یک عده خدمت کنند. یک عده ول نمی‌کنند که آن جا را که. خب یعنی این‌ها کسانی که جا به بقیه نمی‌دهند. آقا «وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا» گفتند آقا بلند شو، بفرما بیرون. برو بیرون دیگر. خودت بفهمی تو داری جای دیگران را تنگ می‌کنی. بعد هزینه هم نمی‌دهی دیگر. می‌گویم این آدم‌های هزینه بده رجال، این کسانی که به «بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یا مثلاً نگاه کنید این آیه را، سوره‌ی مبارکه‌ی احقاف را ببینید. صفحه‌ی ۵۰۴. حضرت هود ما خیلی کم معرفی کردیم حضرت را. حضرت هود دو تا سوره به نامش است، خیلی مهم است. یکی هود، یکی احقاف. احقاف سرزمین حضرت هود بوده است. همان ریگستانی بوده است که هر دو گروه بودند. خیلی حضرت مهمی است. در آیه‌ی ۱۶ نگاه بکنید. طرف پیامبر است دیگر که دارد می‌گوید این جور «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَلَدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا» تا ادامه اش که ادامه اش هم خیلی مهم است. «قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَلَدَيَّ» خدایا این نعمتی که به والدینم دادی، خدایا مرا مجبور کن، من شکرش را به جا بیاورم. نه اینکه شکر نعمت پدر و مادر به جا بیاورم، نه! نعمت‌هایی که به آنها دادی من شکرش را بجا بیاورم، چون این وظیفه من است. نعمتی که به پدر و مادر داده می‌شود، از همین کانال به بچه داده می‌شود. خدایا من را وادار کن، «أَوْزِعْنِي» که من شکر نعمت‌هایی که به من دادی بکنم، شکر نعمت‌هایی که به پدر و مادرم دادی هم من بکنم، نه اینکه آنها این شکر را بکنند. من باید شکر کنم چون که امتداد نعمتی که به والدین داده می‌شود، حتماً یک چیزهایی تحت عنوان وراثت‌های تینی، دینی و معنوی و فلان و این‌ها وجود دارد که این‌ها را مثلاً با شیر دارد از مادرش می‌گیرد. با مثلاً نان حلال دارد، به قول آن (گزارشگر) «شیر مادر و نان پدر، حلال دلاور». این همان است که این‌ها به این داده می‌شود.

«وَأَنْ أَعْمَلَ ضَلِيلًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِيَّيْ نُبْتُ إِلَيْكَ وَإِيَّيْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» یعنی ما عملوا را جزا نمی‌دهیم. ما جزا را برابر با «أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» می‌دهیم. یعنی این کارتون سبب را به قیمت بهترین سبب می‌خریم. این می‌شود فضل. تازه در آن آیه ای که داری می‌گویی «وَنَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ» وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» مگر شما غیر اسلام... «وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ

فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ». از سیئاتش هم میگذریم. سیئات یعنی گناه‌های خُرده‌ریز، کوچولو و کوچولو دارد که از آنها می‌گذریم دیگر. خطا کرده است. «وَعَدَ الصَّدِّيقُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ»

در آیات زیادی که ببینید، بحث همین است. من چند تایش را همین‌جوری از رو می‌خوانم برای اینکه ببینید. سوره‌ی توبه ۱۲۱. کسانی که به نظام اسلام این‌جوری کمک می‌کنند که حرکت می‌کنند، راهپیمایی می‌روند و این‌ها «وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمُ اللَّهُ الْجَزَاءَ الَّذِي أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». باز دوباره دارد «وَلَنَجْزِيَنَّهُنَّ الَّذَيْنِ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». باز دوباره صفحه‌ی ۲۷۸ را ببینید. آیه‌ی معروف، آیه‌ی ۹۷ سوره‌ی مبارکه‌ی نحل را ببینید «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً» خب ما می‌رسانیمش، احیاء می‌کنیم به حیات طیبه، «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». یعنی برابر و مطابق با «أَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» در برابر خود عملش جزا نمیدهیم. آن جزایی که «جَزَاءً وَفَاقًا» است یا برای جهنمیهاست برای (۴۴:۰۸۴) از مؤمنین است. کسی که به حیات طیبه برسد، جزاهایش وفاق نیست؛ یعنی اندازه نیست. خیلی غیرطبیعی است. چرا؟ چون که خودش آدم از مرحله‌ی حساب و کتاب و از مرحله‌ی کار خودش و همه‌ی این‌ها (فراتر است) که من این را با بیانات مختلف تا حالا، قرآنی و روایی، عرض کردم.

یادتان هست که راجع به «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» عرض کردم یک مدل و جهانی آدم پیدا می‌کند. یعنی نه وحی به فعل، بلکه وحی فعل. یک موقع است که به انسان وحی می‌شود که برو فلان کار را بکن. یک موقع از وحی نمی‌شود برو فلان کار را بکن. دستش را می‌گیرند فلان کار را می‌کنند. این می‌شود وحی فعل. این‌جا است که «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» نه و «وَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَفْعَلِ الْخَيْرِ». بهش نمی‌گویند برو یک کاری را بکن که حالا بکند. نه، آن کار را در کاسه‌اش می‌گذارند. اصلاً دست و پایش را می‌گیرند، می‌گذارند در آن کار. این مال کیست؟ مال کسی است که کلاً از اراده‌های خودش پیاده شده است. از فکر خودش، اراده‌ی خودش این‌ها رفته بالا، فهمیده است باید پیاده بشود. این اولش هم هی با اراده‌ی خودش تصمیم گرفته و چه کار کرده است و فلان، فقط با خدا معامله کرده و رفته رفته، رفته رفته این‌جوری شده است که من اصلاً هیچ‌چیز نمی‌خواهم.

تضاد معجزه با شفقت خواهی پیامبران

میدانید که انبیا معجزه نمی‌آورند و یکی از دروغ‌های کلامی این است که می‌گویند انبیا معجزه می‌آورند. که انبیا برای اثبات نبوتشان معجزه می‌آورند. کدام یک از انبیا معجزه آورده اند تا به حال الا چند تا انبیا. انبیا برای اثبات نبوتشان معجزه نمی‌آورند، مگر اینکه خدا به این‌ها بگوید معجزه بیاورید وگرنه به خودشان معجزه نمی‌آورند. شما الآن نگاه بکنید نوح معجزه آورده است؟ نه. بله، آن عذاب است دیگر. هود معجزه آورده است؟ نه. صالح معجزه آورده است؟ بله. آن هم معجزه درخواستی بوده است. وگرنه اینها معجزه نمی‌آورند. درخواستی بوده است. ما چند تا نبی داشتیم معجزه آورده اند؟ آن هم خودشان نخواسته اند. آورده اند و بعد معجزه آوردن اتمام حجت است و طومار طرف را می‌پیچند. معجزه چیز بدی است. می‌دانید که این حرف‌ها، دروغ‌های در علم کلام است. که در دینی هم به ما یاد دادند. معجزه آوردن کار خوبی نیست، چون طرف را می‌اندازد گوشه‌ی رینگ. چون طرف را می‌گذارد گوشه‌ی رینگ، شفقت نبی باعث می‌شود که این کار را نکند نسبت به امت. دیدید بعضی وقت‌ها ما در مباحثه، آدم را می‌اندازیم گوشه‌ی رینگ. بگو بالاخره الان حجاب حکم خدا هست یا نه؟ خب این را تو قبول داری یا نه؟ یعنی می‌بریمش گوشه‌ی رینگ که بزنی‌مش؟ آخرش می‌گوید آره، قبول حکم خداست و نمی‌کنم. این به شدت کار بدی است. می‌دانید که گوشه‌ی رینگ انداختن آدم‌ها، شما باید به‌جای اینکه در دهانش بگذارید که دیدی خدا را قبول نداری، به‌جای این باید یک جوری ازش بکشی بیرون حرف بگویی دیدی خودت هم خدا را قبول داری؟ دیدی خودت هم قبول داری؟ بعضی از ما فکر کردیم که اگر طرف را ببندازیم گوشه‌ی رینگ، آخرش اثبات می‌کنیم که خدا را قبول نداری. مثلاً ما خیلی باحالیم، مثلاً خیلی توانستیم طرف را به زمین بکوبیم. پس شفقت یک پیامبر اقتضا ندارد اصلاً این کار را بکند. همش بحثش این است که شما خودتان ببینید، این‌جوری دارید چه کار می‌کنید. ببینید، این‌جوری. معجزه درخواستی بوده است، درخواست را جواب داده اند. آن هم یک عده‌ای وقتی که، معجزه‌ی صالح هم ببینید همین‌جوری است، یک عده‌ای آمدند طرف قوم، آمدند گفتند که آقا اگر پیامبری، از این کوه شتر دربیار بیرون.

و بعدش هم می‌بینید سوره‌ی مائده را توضیح می‌دادیم. بعید است کسی یادش باشد آن موقع را. وقتی گفتند مائده‌ی آسمانی بیاید، حضرت عیسی می‌گوید «قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ» وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ». مائده‌ی آسمانی بیاید. خدا می‌گوید باشد «قَالَ اللَّهُ إِيَّيْ مُنْزِلُهَا عَلَيْكُمْ» مائده‌ی آسمانی قرار است بیاید، می‌آید. ولی «قَالَ اللَّهُ إِيَّيْ مُنْزِلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ». اگر مائده‌ی آسمانی بیاید، یک پدری ازتان درمی‌آورم آن موقع. یعنی خدا اصلاً خوشش نمی‌آید از آوردن مائده‌ی آسمانی. حتی حضرت عیسی وقتی می‌گویند مائده‌ی آسمانی بیاید، می‌گوید «قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». اگر مؤمنید خب همین کارها را انجام بدهید. یعنی چه سفره از آسمان بیاید؟ فیلم دیدید چیست؟ نه، ما ایمان نمی‌آوریم مگر یک مائده‌ی آسمانی بیاید. مثل این‌هایی که می‌ایستند (می‌گویند) نه باید یک شهاب‌سنگ رد بشود.

من باید نشانه ببینم. چه نشانه‌ای بالاتر از وحی خدا و همین چیزها. چرا تو باید نشانه ببینی؟ تو که هستی باید نشانه ببینی؟ بعد نشانه می‌بیند باز هم ایمان نمی‌آورد. و بعد این شفقت و عدم شفقت است که پیامبر معجزه بیاورد. پیامبران برای آوردن معجزه‌ها این‌جوری خلاف شفقت است، چون که می‌اندازد گوشه‌ی رینگ. برای همین هر بار یک پیامبر معجزه آورده، آن قوم عذاب شده است، به‌جای اینکه هدایت بشود. چرا؟ چون که او را دارد می‌برد در گوشه‌ی رینگ اتمام حجت.

برای همین پیامبران معجزه نمی‌آورند. برای همین در آیات قرآن می‌گوید پیامبر «مَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بَكْمَ». من نمی‌دانم چه به سر خودم می‌آید، چه به سر شما می‌آید؟ اگر علم غیب داشتم «لَأَسْتَكْثِرُ مِنَ الْخَيْرِ». من چه علم غیبی دارم؟ این یعنی چه؟ نه اینکه دارند دروغ می‌گویند که مثلاً نگاه می‌کند من که هستم که بخواهم این کار را بکنم؟ هی دست ببرم در عالم. من که هستم که باید این کار را بکنم؟ وظیفه‌ام تبلیغ است گفتم، باید می‌گفتم گفتم. که حالا از پتانسیل‌های خودم استفاده بکنم، ارسال همت کنم و بزمن دهانتان را سرویس کنم. حالا بایست، معجزه می‌آورم. می‌گوید من که هستم؟ مثلاً اگر کسی رسید به اینکه بگوید من که هستم اصلاً؟ «بلندی از آن یافت کو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد» هر که برسد به این نقطه که من که هستم اصلاً و بعد شفقتش هم خیلی برود بالا. حضرت موسی می‌دانید کی پیامبری شد؟ یک گوسفندی در رفت. موسی بدو گوسفند بدو، بالاخره دوتایی عرق‌ریزان بالاخره [موسی] گرفت. ما بودیم، چهار تا بالاخره جملات نیکویی (بهش می‌گفتم) و چک و لگدیش نمی‌کردیم و لش نمی‌کردیم. موسی برگشت، [آن را] تو بغلش گرفت. عرق‌های این گوسفند را پاک کرد. گفت حالا به من رحم نمی‌کنی؟ به خودت هم رحم نمی‌کنی؟ وحی آمد که این راست کار پیامبری است. این که با رمه این‌جوری برخورد می‌کند راست کار پیامبری است و باید پیامبر باشد.

ولی این نکته، این شفقت، این محبت نسبت به خلق «إِنَّمَا أُخِّ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نُظَيِّرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ» من یکجایی باید بکنم، می‌کنم. میدانید وقتی که ریختند در چاه بدر یکی از سران قریش را یک نفر دیر رسید. گفت چه شد؟ گفتند جنگ تمام شد. گفت کجا؟ بعد سرش را کرد در چاه، بعد شروع کرد فحش کاف دار بود به اینها داد. حضرت این‌جوری دستشان را گذاشتند روی گوششان، گفتند آقا ما برای این چیزها (نجنکیدیم). ما وظیفه‌یمان بود بکنیم، جنگیدیم دیگر. وظیفه‌مان بود بکش بکشیم دیگر این کارها چیست مثلاً؟ امیرالمؤمنین وقتی که مالک اشتر یک چیزی کرد که بالاخره کشته‌های ما زیاده‌تر از ظاهراً کشته‌های شماس و این‌ها. حضرت می‌گویند تو چکار میکنی؟ تو شمشیر را بر میداری همه را می‌زنی. من نگاه می‌کنم. من امامم. امام، استعداد ضایع نمی‌کند. اگر ببینم در اعقاب و اسلاف یک آدم حسابی در میاید زخمی می‌کنم نمی‌زنم. من حواسم به همه‌ی عالم هست. تو همین‌جوری گرفتی در دم می‌زنی همه را. ولی من که این‌جوری نیستم. همه را نمی‌زنم. ببینید این‌ها خود اینی که طرف پر از شفقت است و پر از این است که من کارهای نیستم اصلاً در این عالم و حتی من معجزه اگر می‌بینید بعضاً این کارها را می‌کنند، هم در علما، مثل مثلاً آقای نخودکی، هم در انبیا، یا بی‌ظرفیت‌اند یا ماذونند. از این دو حالت خارج نیست. مثلاً فرض کنید علم غیب بدهند به من. اولین کاری که می‌کنم، قیمت دلار را در ماه آینده پیدا می‌کنم. خب این مال چیست؟ مال بی‌ظرفیتی است. خب؟ می‌خواهم ببینم مثلاً پشت سر من چه می‌گویند؟ یا مثلاً چه کارهایی (می‌کنند)؟ بعد چهار نفر را اسیر خودم بکنم. یا آدم بی‌ظرفیت که از این چیزها استفاده می‌کند، یا به صورت خاص ماذون است بلکه مامور است. مامور به انجام دادن این کار است. این هم خودش می‌فهمد خب.

عباد مخلص خدا در آینه اعمال

برای همین است که اگر رسید به این حالت بی‌ارادگی و بعدش اراده در او کردند و این‌ها این آدم دیگر، من بارها این را عرض کردم که حتی می‌رسد به جایی که تو آن عباد مخلصی که داریم، که در مقام مقربین است، سوره‌ی صافات را نگاه کنید. در سوره‌ی صافات توضیح می‌دهد که این‌ها «إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ... إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلَصِينَ»... همه حاضر می‌شوند عباد مخلصین اصلاً حاضر نمی‌شوند در قیامت. اصلاً کاری نکرده است. اصلاً کار خوب هم نکرده است. کار بد هم نکرده است. چون اصلاً کار نکرده است. در او کار کرده‌اند. برای همین پرونده‌ی اعمالش در «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلَصِينَ» عباد مخلصین اصلاً اجر نمی‌برند، چون عمل ندارند. در او تصمیم گرفتند، فکر کردند، در او این کارها را کردند. این‌ها رسیدن، یعنی می‌گویند با حلوا دهان شیرین می‌شود تا حد قابل ملاحظه‌ای، این برای این است که آدم بفهمد یک قله‌هایی وجود دارد. این نیست که حالا من دو تا نماز دست و پا شکسته دارم می‌خوانم و فلان و این‌ها. بعد می‌گویند من این‌جا هستم. نوح آن‌جاست. نمی‌دانم. خودم را مقایسه می‌کنم، یک زور دیگر بزمن، رسیدم، نه به این خبرا نیست. یک قله‌هایی را نگاه کن و آن موقع این «رجال» که با نور قرآن دارند حرکت می‌کنند، با نور اهل بیت حرکت می‌کنند و دیگر اصلاً خاص ندارند اینها. این‌ها همه چیزشان، معادلاتش فرق دارد. این‌جوری است که «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یک، دو «وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ». از باکس (فضل)، یادتان هست سوره‌ی نساء را می‌خواندیم؟ که «لَلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبْنَ» بعدش چی دارد؟ «وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» این برای کسب است. اهل کسب باید زور بزنند. بعد خدا می‌گوید کسب را دیدی؟ حالا بگذار کنار، بیا از این‌ور بردار. دیدید بعضی از میوه‌فروش‌ها زیر این چیزها پرتقال را قايم می‌کنند؟ مشتری

خوبشان بیا باید میگوید حاج آقا به آن دست زن، بیا از این طرف بردار، خیار را از پایین می آورد. از یک باکس دیگری بهش می دهند. این که از یک باکس دیگر از جعبه دیگری اصلاً به کسب این ربط ندارد.

این جا «شاهان کم التفات به حال گدا کنند». کمی به حال گدا التفات کنند، منتها یک موقع هایی التفات می کنند دیگر. حافظ: «دوام وصل، سر نمی شود جهان، / شاهان کم التفات به حال گدا کند». و خوب است که انسان برود سراغ آن، برود سراغ آن. آن انسانی، آن جامعه ای که دارد آنطوری زندگی می کند، از آن برمی دارد. «وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» اینکه هی در قرآن این جوری بکنید، این جوری، این جوری «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» عدل مال بقیه است، همه چیزش معمولی است. احسان از یک باکس دیگر است. خود خدایی که دارد امر به احسان می کند، حتماً خودش محسن است. یعنی چه؟ یعنی عادل نیست خدا. اگر خدا عادل است، برای این پایینی ها عادل است. خدا برای آن بالا که عادل نیست؛ یعنی برابر با آن مقدار کار، چه بدهد؟ حتماً این جوری نیست. خدا آن جاها محسن است. یعنی دیگر خودش هم با عدل برخورد نمی کند. برای همین شما به خدا برمی گردید. این دعا اگر دعای پی خودی [است]، نباید بگوییم که «الهی عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك». یعنی خدا عدلت را بگذار کنار، با من با عدل برخورد نکن. عدل یعنی همین که من چه کار کردم، چه جوری است. با فضل برخورد کن. این معلوم است که این دعا مستجاب است. یعنی دعا در معرض استجاب است، دعای درستی است. خدایا با من با عدل برخورد نکن. این معنایش این نیست که من تو منطقه ای عدل باشم و خدا با من با عدل برخورد نکند. خیر، یعنی اینکه من را ببر تو منطقه ای فضل، با من با منطقه فضل برخورد کن. من یک کارهایی بکنم. یک نتایجی مترتب بر این کار کردن که دست من نیست. فکر من نیست. همه ی این چیزها.

(پاسخ به سوال: نه، این همان معناست که حتی تحت عنوان «خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ» بعضی وقت ها می آیند و یک حدیث به هر جهت مال خلوصی است که در سرای آخرت هست. یعنی به عبارتی چون ما در تخته بند تنیم، یک چیزهایی در حقیقت خالصش برای ما نمی آید. اساساً برای هرکسی تو روز قیامت آن نعمتی که می گیرد، خالصش می آید؛ یعنی خالصش را می خورد. برای همین همه جوره خالص می خورد و آتشش هم که می خورد، گفته اند یک قطره از جهنم از هفت اقیانوس رد شده و فلان و این ها، شده آتش ما.. یعنی آن قدر سرد کرده اند شده است این. یعنی همه چیز خالص است دیگر. آن جا این است که خالص می خورد، یک بخشش اساساً برای مرگ است. سرای قیامت است که خالص می خورد که اگر این جا هم از این تخته بند تن خارج می شد، همین اتفاق می افتد.

یکی بود در روایات هست که مال یتیم داشت می خورد، تا مال یتیم خورد تمام لب و دهنش تاول زد. گفتند که به خاطر همین آیه است که «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا» کسانی که چیز (مومن) هستند هم بو احساس می کنند، بوهای آن طرفی، که حالت بویش هم محیط است از طرفی نیست، بوی عطر نیست که از یک طرفی می آید. باز قبل از مرگ هم بادهای مخسبه، منسبه که یکسری بوهای خوب است که استنشام می کند که دل بکند از این عالم. این است که طرف همین جوری نمی میرد. مؤمن یک عطری را استنشام می کند، با عطری که استنشام می کند دل می کند از این عالم. این جوری نیست که همش حواسش اینور است و می میرد. نه، دل می کند و می میرد. این البته خدا با مؤمن این کار را می کند. من باب «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا».

ولی یک بحث دیگر هست این مخصوص مقربین است. مخصوص من فضله است. یعنی غیر آن حالت عامی است که هر چیزی خالصش روز قیامت است. این که دارم می گویم، یک چیز دیگر است. و این هم نیست که در روز قیامت فقط می بیند. باز دوباره همان بحث را ضرب کنید در آن. در این جا در حقیقت آن بحث را می تواند ببیند. آن جا بروز پیدا می کند کارهایش. نتیجه ی کارهایش به اندازه ی کارهایش نیست. خودش هم می فهمد که نتیجه ی این کارها به اندازه ی کارهایش نیست. این آیه را بیاورید. این آیه خیلی آیه ی معروفی است. البته حیف است این آیه را نینیم. آیه ی ۸۸ سوره ی مبارکه ی هود صفحه ۲۳۱. این جا در داستان حضرت شعیب که حالا چه خوب شد، آیه ی ۸۶، در حقیقت «بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيضٍ». که آن چیزی که ته مانده از ترازوها می ماند که حالا نسبتی که حضرت دارد با بحث های اقتصادی یک بحث مفصل است در معرفه المهدی به عنوان عدل مشتهر.

«قَالُوا يُشْعِبُ أَصْلَوتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتَّكِلَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ». نمازت بهت گفته هرچه آباء ما گفتند، بگذار کنار؟ یا ما هر جور تصرفی نمی توانیم در اموال بکنیم؟ جوابش این است بله. نماز چنین خاصیتی دارد. این جوری نیست که کسی بتواند تو اموالش تصرف کند. برای همین است که تو همین سوره ی ماعون این است: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ؟ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ * وَلَا يَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ * قَوْلٌ لَلْمُضِلِّينَ». کسانی که تکذیب عملی دین دارند می کنند، با اینکه تشویق به رسیدگی به فقرا نمی کند. نزدیک ماه رمضان و نزدیک عید است. بچه ها هرمل برای من فیلم فرستاده بودند که بچه ی نوزادی که مرد از سرما. اصلاً من همین جوری ماندم که ما داریم چکار انجام می دهیم. از سرما مُرد بچه. به خاطر همین نرسیدن مازوت و فلان، به همین راحتی. خب شیعه ی امیرالمؤمنین... تو فکر می کنی که ماها آن موقع درگیر نمی شویم در این فضا؟ حتماً درگیر می شویم. بعد می گوید «قَوْلٌ لَلْمُضِلِّينَ» وای بر نمازگزاران. به چه درد می خورد این نمازت؟ به چه درد می خورد؟ اگر نماز این کارها را نمی کند، چه کار بکند؟ کلاً یک فرآیندی است با خدا در یک تایم های به خصوص.

بعد می‌گوید: «قال یا قوم ارایتم ان کنتم علی بینة من ربی و رزقنی منه رزقا حسنا». بعد این‌ها به حضرت شعیب گفته بودند ما یک زمین تو لواسان بهت می‌دهیم. پسر خوبی هستی، به درد ما می‌خوری. خب شما بیا با ما باش. این سایتمان را می‌دهیم دست تو. تو هم آدم مورد قبولی هستی. یک زمین در لواسان بگیر و کار را دربار از آب. «وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَكُمْ إِلَّا مَا أَنزَلْنَا عَنْهُ». من نمی‌توانم یک چیزی به شما بگویم، خودم یک کار دیگر بکنم که. «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ» این خیلی آیه تر و تمیزی است همه جانبه. می‌گوید من کارم جز این نیست که به اندازه‌ی استطاعتم توان اصلاح دارم. کار میکنم به اندازه استطاعتم. طرف می‌گوید نه، این کار که کار نیست. بابا به اندازه‌ی استطاعتت یک کار می‌کنی. به قول حضرت آقا میگفتند هر که هر کاری بلد است، بکند. آقا هر کاری بلدی بکن. هرچه استطاعت داری، زورت می‌رسد، بکن. نگو من زورم کم است، همین زور کم را بگذار. این... «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ» بعد «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» این توفیق یعنی همین. ببینید علل و عوامل یک سریش تعیین شده است، یک سری توفیق باید ایجاد بشود. یعنی این علل و عوامل بچسبد به همدیگر، یکپوئی این با آن ترکیب می‌شود یک میوه‌ی جدید، یک محصول جدید، یک کار جدید. می‌بینید که هم‌زمان که شما دارید این کار را می‌کنید، یک نفر دیگر یک کار دیگر دارد می‌کند. شما به همدیگر می‌خورید و این کار خداست. نه اینکه بقیه کارها، کار خدا نیست. این‌جا دست خدا واضح است، مثل ایام الله می‌ماند. «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ». من توکل می‌کنم، توکل می‌کنم «وَالَيْهِ أُنِيبُ» به سمت خدا هم به نوبه نوبه‌ی هر بر می‌گردم و توبه می‌کنم. توکل می‌کنم. واگذار کردم به عبارتی. توکل یعنی واگذار کردم کار خودم را. برای همین می‌گویم «فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا». در آیه‌ی قرآن هست، می‌گویند وکیل بگذار خدا را. توکل برای همین است.

همین حضرت هود در این‌جا هست. همین آیه‌ی صفحه‌ی ۲۲۸ را ببینید، از بالای صفحه. دارد که «إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرْنَاكَ بِعَصِ الْهَيْتِنَا بِسُوءٍ» برمی‌گردند به حضرت هود می‌گویند خل شدی. تو خل شدی واقعاً. اسکیزوفرنی هستی و احتیاج به بستری داری. یکی از طلبه‌های ما از دانشگاه امیرکبیر می‌خواست طلبه بشود، آن مشاور بهش گفته بود که مشاور دانشگاه تو این رشته می‌خواهی بیایی حوزه دستور بستری داده بود. گفت تو خلی، یعنی تو نمی‌فهمی. بابا یک آدم‌هایی هستند، ممکن است یک چیزهای دیگری دوست داشته باشند، یک کارهای دیگری بکنند. رسماً دستور بستری بهش داده بود. «إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرْنَاكَ بِعَصِ الْهَيْتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ». من بری‌ام از آن چیزهایی که شما می‌گویید. «مَنْ دُونَهُ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظَرُونَ* إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ» من هر موقع این را می‌خوانم، عشق می‌کنم. می‌گوید که هر زوری دارید بزنید. به من هم مهلت ندهید. من توکل می‌کنم. بروید ببینید چه کار می‌کنیم. ببینم چه کار می‌کنی‌ها. هر زوری دارید بزنید. «فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظَرُونَ» یعنی به من مهلت ندهید «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ» من هم توکل می‌کنم.

ببینید این همان نقاطی است که نقاط تفاوت در منطق اینکه من چه‌جوری عمل می‌کنم و این‌ها، شما همه با هم، من تنها، من و خدا به عبارتی. من با خدا. شما چه کار می‌کنید؟ و این همان منطقه‌ی «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» و منطقه‌ی بی‌حساب و «يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» و «من حیث لا یحتسب»، ببینید چقدر آیات این‌جوری داریم، «من حیث لا یحتسب» و «یزیدهم من فضله» و هی دارد هل می‌دهد در یک جای دیگری که شما از آن نقطه عمل می‌کنی.